



# ایران‌شهر امروز

## • IRANSHAHR-e EMROOZ

A Persian Language Journal of Iranian Studies and Book Reviews  
No. 1, March, April and May 2016

## • ایران‌شهر امروز

نشریه مطالعات ایرانی و نقد کتاب  
سال اول، شماره دوم: تیر- مرداد ۱۳۹۵ [پیاپی ۲]

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی هنری معارف رایزن (حسین موسوی بجنوردی)  
مدیر مسئول: مسعود سلطانی



## • سردبیر: سیدعلی آل داود

## • مشاوران علمی

سید علی آل داود  
دکتر حسن انصاری  
دکتر صادق سجادی  
دکتر جواد طباطبائی  
دکتر فتح الله مجتبائی

## • ویراستار فنی: احسان موسوی خلخالی

امور هنری و فنی: علیرضا احمدی  
چاپ: شادرننگ . صحافی: معین . لیتوگرافی: ترابزاده

## • نشانی

تهران، نیاوران، کاشانک، نرسیده به آجودانیه، مرکز همایش‌های بین‌المللی رایزن، گروه رایزن  
کدپستی: ۱۹۵۶۷۵۱۱۷۷ . صندوق پستی: ۱۹۷/۱۹۵۷۵  
تلفن: ۲۲۸۰۹۹۶۳ . فکس: ۲۲۸۰۹۹۲۶  
تارنما: [www.iranshahrmag.com](http://www.iranshahrmag.com)  
ایمیل: [info@iranshahrmag.com](mailto:info@iranshahrmag.com)

## • مراکز پخش

کتاب‌فروشی‌ها: ققنوس  
دکه‌های مطبوعاتی: دنیای اقتصاد



«گروه رایزن» به فردایی پایدار  
برای محیط زیست می‌اندیشد.  
کاغذهای استفاده‌شده در این مجله  
دارای استاندارد بین‌المللی  
«شورای سرپرستی جنگل» است  
که با کند مخصوص در تارنمای  
این شورا در دسترس است.

# ایران‌شهر

نحوه اشتراک مجله ایران‌شهر امروز

هزینه اشتراک ۴ شماره (داخل ایران): ۶۰ هزار تومان  
استادان دانشگاه و دانشجویان (داخل ایران): ۴۰ هزار تومان  
اروپا و آسیا: ۱۲۰ هزار تومان  
امریکا و کانادا: ۱۵۰ هزار تومان

لطفاً وجه اشتراک را به حساب شماره ۱-۵۶۶۹۷۸۸-۲-۱۲۶  
بانک اقتصاد نوین به نام مؤسسه فرهنگی - هنری معارف رایزن  
واریز کنید و سپس با دفتر مجله تماس بگیرید.

## فهرست

نابود کردن اسناد، منهدم ساختن بایگانی‌ها	۵	سرمقاله
ملاحظات دربارۀ «شاهنامه» و تاریخ و زبان فارسی . دکتر محمود امیدسالار	۹	
ترجمه‌های یک خاورشناس بزرگ، ژنه خَوام . دکتر آذرتاش آذرنوش	۲۵	
ملک‌الشعراء بهار و حضور مجدد او در عرصه سیاست ۱۳۲۴-۱۳۲۰ . کاوه بیات	۳۱	
بحرین در روزگار ساسانیان . دکتر روزبه زرین کوب	۴۱	
«ماهی و دریا» دو جزو از اجزاء نمادگرایی «از خاک به آب، از انسانی به الهی» . دکتر ساسان زندمقدم	۴۵	مطالعات ایرانی
اخلاق عقل‌گرایانه قاضی عبدالجبار . جورج حورانی، ترجمه حسین خندق‌آبادی	۵۳	
جنگ اول جهانی و ارگان‌های فارسی‌انگلیسی‌ها در عراق . دکتر ناصرالدین پروین	۶۱	
کتاب «بتا»ی متافیزیک ارسطو و «الاهیات» شفای ابن سینا . اموس برتولاچی، ترجمه احسان موسوی خلخالی	۷۳	
نکاتی در باب رسم‌الخط فارسی . مجتبی مینوی	۸۶	
مجله یغما از پیدایش تا زوال : سیدعلی آل داود	۹۳	
هنر و اثر . احمد سمیعی (گیلانی)	۱۰۳	اندیشه و فرهنگ در جهان
داستانک . حسن میرعابدینی	۱۱۷	ادبیات معاصر
وزن‌های فروغ فرخزاد در «تولد دیگر» . دکتر امید طبیب‌زاده	۱۲۳	
دانشنامه خلیج فارس: پریشانی و بی‌هویتی! . دکتر صادق سجادی	۱۴۹	
قصه، هویت تاریخی فرهنگ یک جامعه . دکتر علی بلوکباشی	۱۵۹	
ریچارد بولت و پژوهش‌های جدید او . دکتر حسین کمالی	۱۶۷	نقد کتاب
تأملی در اقلیم پهناور ناپیدای ایران . فرهاد طاهری	۱۷۲	
نامه‌های همایون . سیدفرید قاسمی	۱۷۷	
استاد منوچهر ستوده . عبدالحسین آذرنگ	۱۸۳	یاد درگذشتگان
گنجینه‌های دکتر منوچهر ستوده به دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی . فرشته مجیدی	۱۹۷	
اهدای کتابخانه همایون صنعتی‌زاده به دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی	۱۹۹	
معرفی کتاب‌های تازه	۲۰۳	معرفی کتاب‌های تازه

## سرمقاله

### نابود کردن اسناد، منهدم ساختن بایگانه‌ها

هر برگی از اسناد و نامه‌ها و گزارش‌ها و مدارک موجود در پرونده‌های اداری برای آیندگان به مثابه منابع و مأخذی برای تدوین تاریخ اجتماعی و اقتصادی و دستیابی بر آئین زندگانی مردم در عصری معین و خاص تلقی می‌شود. ممکن است بسیاری نامه‌ها در زمان نگارش و حتی مدتی پس از آن برای خوانندگان جالب نظر و توجه نباشد، اما هریک از اینها سندی قابل اعتنا برای مورخان و محققان ادوار بعد به شمار می‌رود.

اگر از چند مورد خاص بگذریم، دوران اکثر دولت‌هایی که پس از اسلام بر نقاط مختلف ایران فرمان رانده‌اند، مستعجل بود و گاه از چند دهه یا کمتر در نمی‌گذشت. از این رو تا پیش از آنکه دستگاه اداری و دیوانی منسجمی در کشور به وجود آید و دبیران کارکشته موفق به تشکیل دایره نگه‌داری اسناد شوند، آن سلسله‌ها پای در وادی اضمحلال نهاده‌اند. برعکس، در کشور همسایه ما ترکیه، نظر به استمرار طولانی سلطنت و خلافت عثمانی، که بیش از چهار صدسال به طول انجامید، این امر موجب استقرار سیستم دیوانی گسترده و منظمی شد و در نتیجه اسناد و مدارک بی‌شمار از آن عصر برجای مانده و هم‌اکنون در کتابخانه و مراکز اسناد ترکیه به خوبی حفاظت می‌شود و بسیاری از آنها برای آگاهی بر زوایای تاریخ ایران و روابط بین دو کشور نیز مفید و قابل بهره‌برداری است.

مقصود آن است که به سبب نابود شدن اسناد اداری و دیوانی در دوره‌های کوتاه‌مدت تاریخ ایران همچون عصر افشاریه و زندیه، و به‌رغم آنکه دوران حکومت آن سلسله‌ها به عصر ما نزدیک است، مع‌الاسف مدارک اصیل و اسناد دیوانی برجای مانده از آنان بسیار اندک است و غالب آگاهی ما از دوره حکومت آنان منحصر به نوشته‌های مورخان رسمی و درباری است و بعضاً اشاره‌هایی که در سفرنامه‌های اروپائیان و مأموران سیاسی اعزام شده به ایران دیده می‌شود.

\*\*\*

چند سال پیش نویسنده این سطور برای تحقیق درباره موضوعی به یکی از مؤسسات بزرگ فرهنگی مراجعه کرد و تقاضای خود را کتباً به مسئول آنجا تقدیم داشت. آن خواسته بر روی کاغذ پذیرفته شد و بی‌درنگ دستور

پیگیری صادر گردید؛ اما با مراجعات مکرر و تعقیب موضوع سرانجام نتیجه‌ای به دست نیامد. طبق گفته یکی از کارمندان آنجا کلیه پرونده‌های سازمان تا سال ۱۳۸۳ معدوم شده و حتی اوراق مؤسسات تابعه آنجا، که هنوز هم دایر است و کارمندان حقوق‌بگیر دارد، تا آن سال از میان رفته است و آنچه برجای مانده مربوط به سال‌های پس از آن است.

خاطره دیگر مراجعه به اداره یکی از وزارت خانه‌های دیرینه‌سال ایران در یکی از شهرستان‌هاست. در آن شهر نیز دنبال پرونده‌ای برای آگاهی از مندرجات آن بودم. آنجا هم یکی از مسئولان اداره اعلام داشت که کلیه اسناد و پرونده‌ها و مدارک به دلیل کمبود جا از میان برده شده‌اند. این وزارت خانه که سابقه تأسیس آن به دوران قاجار و اواخر عهد ناصرالدین شاه برمی‌گردد، حاوی اسناد و مدارک ذی‌قیمتی بود و محققان و پژوهشگران می‌توانستند با وقوف و استناد به آنها دوره‌ای از تاریخ اقتصادی ایران را مدون سازند.

اهمیت این پرونده‌ها و اسناد نگه‌داری شده در آن بر کسی پوشیده نیست. امروزه در همه کشورهای جهان از موجودی بایگانی‌های اداری و پرونده‌ها به‌خوبی محافظت می‌شود. حداقل آن است که اگر سازمان یا وزارت خانه‌ای با کمبود نامتعارف مکان مواجه شود، تصاویر اسناد را به صورت اسکن فراهم آورده و در فضای مجازی نگه‌داری می‌کند. گو آنکه از حفاظت اصل آنها فواید دیگر نیز حاصل می‌شود.

البته نباید نهنفت که در چند دهه اخیر، پرونده‌ها و اسناد فراوانی از ادارات و دوائر مختلف دولتی و غیردولتی، فرهنگی و اقتصادی و سیاسی، روانه سازمان اسناد ملی ایران شده و در آنجا به‌خوبی نگه‌داری و حفاظت می‌شود، اما این امر ظاهراً اختصاص به تهران دارد و در شهرستان‌ها به آن توجه کافی نمی‌گردد. پاک‌سازی و انهدام اسناد و نامه‌های اداری غیر مهم البته امری ضروری و ناگزیر است، اما این کار باید زیر نظر کارشناسان و سندشناسان ورزیده صورت بگیرد. از این رو به هنگام تصمیم‌گیری در این موارد و پاک‌سازی و انهدام مدارک غیرضروری باید نظر کارشناسان سازمان اسناد و حتی متخصصان میراث فرهنگی را نیز جویا شد. چه، آنان با علم و اطلاع وسیع و دید عمیق‌تر می‌توانند سره را از ناسره تفکیک کنند و راجع به ارزش هر مدرک و نوشته‌ای نظر صحیح بدهند. حتی از مدارکی که به نظر این کارشناسان از اهمیتی برخوردار نیست، می‌توان تصویربرداری کرد و در مخازن فضای مجازی نگاه داشت.

نتیجه آنکه انهدام هیچ سند و مدرکی در دنیای فعلی و با امکاناتی که مهیاست جایز نخواهد بود، چه رسد به آنکه تشخیص اسناد مهم و مفید از غیرمهم را برعهده مسئولین اداری بایگانی‌ها بسپاریم که هرگز دایره تفکر گسترده و وسعت دید لازم را برای تفکیک مدارک و نامه‌ها و اسناد ندارند.

# مطالعات ایرانے

اگر بگوییم که شاهنامه فردوسی از یک طرف عمیقاً با هویت ملی ایرانیان و از طرف دیگر، در مقام فاخرترین نمونه شعر فارسی، با زبان فارسی عجین شده است گزافه نگفته‌ایم، زیرا این کتاب هم حاوی زبان ملی و هم داستان‌های ملی ماست و ازین رو از دیگر تألیفاتی که به زبان فارسی کلاسیک نوشته شده‌اند متمایز است.

بخش مهمی از این رابطه عمیق مرهون کیفیت خاص زبان فارسی و تداوم مبانی و ساختارهای آن در طول تاریخ است. به عبارت دیگر، در قیاس با السنه اروپائی، زبان فارسی در هزار ساله اخیر تغییرات اساسی نداشته است، زیرا ایرانیان باسواد قادرند که آثار شعرا و نویسندگان کلاسیک خودشان، یعنی آثار مؤلفانی را که هزار سال پیش زندگی می‌کرده‌اند، بخوانند و بفهمند. این وضع در السنه اروپائی وجود ندارد. بیشتر زبان‌هایی که امروزه در کشورهای مختلف اروپایی به کار می‌رود با آنچه در گذشته نزدیک در آن ممالک به کار می‌رفته کاملاً متفاوت است. به عبارت دیگر، السنه قدیم اروپائی برای قاطبه اروپائیان حکم زبان خارجی را دارد و برای فهم مطالبی که به آن السنه نوشته شده باید آن زبان‌ها را فراگرفت. مثلاً یک انگلیسی‌زبان امروزی نمی‌تواند متون دوران فرمانفرمانی آلفرد کبیر (حک: ۸۴۸-۹۰۰م)، که با نصرین احمد (حک: ۲۶۱-۲۷۹ق) و امیر اسماعیل سامانی (حک: ۲۷۹-۲۹۵ق) هم‌عصر بود، یا کتاب‌های زمان آخرین پادشاه آنگلساکسن، یعنی ادوارد معترف (Edward the Confessor) (حک: ۱۰۴۲-۱۰۶۶م)، را که با شهاب الدوله مودود (۴۳۲ - ۴۴۱ ق) و ظهیرالدوله ابراهیم غزنوی (۴۵۱ - ۴۹۲ ق) هم‌دوره بود، بدون فراگرفتن زبان آنگلساکسن بخواند یا بفهمد. سست بودن رشته ارتباط میان مردم بیشتر کشورهای اروپائی و زبان رسمی‌شان، به السنه باستانی این کشورها منحصر نیست. تا سال ۱۷۸۰م، نیمی از مردم فرانسه قادر به صحبت به زبانی که امروزه به نام زبان فرانسوی شناخته می‌شود نبودند و فقط دوازده یا سیزده درصد آنها می‌توانستند آن را درست به کار برند. فی‌الواقع، مردمی که خارج از منطقه مرکزی فرانسه زندگی می‌کردند و به‌خصوص ساکنان استان‌های شمالی و جنوبی آن کشور، نمی‌توانستند از این زبان استفاده کنند. اوضاع ایتالیا در این مورد از فرانسه بهتر نبود. علی‌رغم اینکه زبان ایتالیائی اساس بازسازی کشور ایتالیا شد، در سال ۱۸۶۰، که بر اثر ادغام مناطق مختلف شبه جزیره ایتالیا، کشور ایتالیا به وجود آمد، فقط دو و نیم درصد جمعیت آن سامان زبان ایتالیائی

## ملاحظات در باره «شاهنامه»

## و تاریخ و زبان فارسی

محمود امیدسالار





را به کار می‌بردند. در آغاز قرن بیستم، تقریباً نیمی از جمعیت ایتالیا قادر به خواندن یا سخن گفتن به زبانی که امروزه زبان ایتالیایی نامیده می‌شود نبودند و به لهجه‌ها و السنهٔ محلی سخن می‌گفتند.<sup>۲</sup> اگر به شمال اروپا نظری بیفکنیم، می‌بینیم که در منطقهٔ اسکاندیناوی نیز اوضاع مشابهی با وضع ایتالیا و فرانسه برقرار بود. در کشور نروژ، که از اواخر قرن نوزدهم به بازسازی یک زبان ملی نروژی روی آورد، در نیمهٔ قرن بیستم، فقط در حدود بیست درصد از جمعیت با آن زبان آشنائی داشتند و اکثر نروژی‌ها از یکی از انواع زبان دانمارکی که در نروژ شایع بود استفاده می‌کردند.<sup>۳</sup> در فنلاند، اوضاع بهتر از جاهای دیگر نبود. مجمع ادبیات فنلاندی<sup>۴</sup> را نه خود فنلاندی‌ها، بلکه سوئدی‌ها، در سال ۱۸۳۱ پایه‌گذاری کردند و همهٔ نوشته‌های این مجمع به زبان سوئدی بود. ازین گذشته، کلیهٔ نوشته‌های مهم‌ترین نویسندگان ملی‌گرای فنلاندی، یعنی یوهان ویلهلم شنلمان<sup>۵</sup> نیز نه به زبان فنلاندی، بلکه به زبان سوئدی بوده است.<sup>۶</sup> پس مفهوم "زبان ملی" را در فارسی نباید با آنچه از این عبارت در فرهنگ‌های غربی استنباط می‌شود اشتباه گرفت.

البته بخشی از ارتباط نزدیکی که میان شاهنامه و ایرانیان هست، معلول این است که مملکتی بنام «ایران» از دوران باستان موجود بوده و طبیعتاً میان ساکنان آن، که خود را «ایران» (پهلوی: ērān) و خارجیان را «انیران» یا غیرایرانی می‌دانسته‌اند، با آن کشور و نیز با سنن پهلوانی آن، که همه درباب مبارزات میان ایرانیان و انیرانیان بوده، یک رابطهٔ عمیق موجود بوده است.<sup>۷</sup> این رابطه را جهان‌بینی دیانت زردشتی، که جهان را عرصهٔ جنگ



خیر (ایرانی/اهورائی) و شرّ (انیرانی/اهریمنی) می‌دیده است، تشدید می‌کرده. اما کشورهای دیگر این جهان‌بینی را به‌شدت ایرانیان نداشته‌اند و دوگانگی میان مفاهیم «خویشتن» و «دیگری» - مثلاً در میان یونانیان (بارباروی barbaroi) یا اسلاوها (نمتسی nemci) و یا اعراب (عجم) که همه کمابیش به معنی گنگ و زبان‌نفهم‌اند - بر اساس این بوده است که آیا

زبان آن «دیگری» برای ایشان قابل فهم هست یا نه.<sup>۸</sup> ازین گذشته، کشورهای اروپائی قدمت چندانی ندارند و، برخلاف ایران که از قدیم‌الایام هویت سیاسی مشخصی داشته است، اکثر کشورهای اروپائی جدیدالولاده‌اند. مثلاً ایتالیا تا میانهٔ قرن نوزدهم کشور مشخصی نبود بلکه مانند یونان قدیم از شهرهای مختلفی مانند ونیز و میلان و فلورانس و غیره، که هرکدام واحد سیاسی مستقلی بودند، تشکیل یافته بود. به همین قیاس، یونان باستان هم کشور نبود بلکه تمدنی بود که از بلاد مختلفی مانند آتن و اسپارت و امثالهما تشکیل شده بود.<sup>۹</sup> تاریخ اروپا، برخلاف تاریخ ایران که تداوم سیاسی و فرهنگی دارد،<sup>۱۰</sup> مملوّ از گسیختگی است. اروپا بعد از فروپاشی روم، آنگونه از ولایات کوچک و بزرگ مستقل بود؛ چنانکه در قرن پانزدهم میلادی در آنجا پنج هزار واحد سیاسی مستقل وجود داشت. هرچه به زمان حال نزدیک می‌شویم، از تعداد این ولایات کاسته می‌شود چنانکه در زمان جنگ‌های سی ساله (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ م/ ۱۰۲۷ - ۱۰۵۸ ق)، یعنی مقارن با سلطنت شاه عباس اول و ثانی، عدد این کشورها در منطقه‌ای که از شاهنشاهی صفوی چندان هم بزرگ‌تر نبوده، به بیش از پانصد، و در حدود دویست سال بعد، یعنی در زمان ناپلئون (۱۷۶۹ - ۱۸۲۱) به دویست تقلیل می‌یابد.<sup>۱۱</sup> طبعاً با پس و پیش شدن مرزها در اروپا، هویت ملی هم، لااقل از نظر سیاسی، تغییر پیدا می‌کرده است.<sup>۱۲</sup>

اینکه شاهنامهٔ فردوسی بعد از هزار سال هنوز بر ما مفهوم است

است. یعنی به صرف اینکه به این داستان‌ها در اوستا و دیگر متون زردشتی اشاره شده نباید کل این سنت داستانی را مذهبی انگاشت. داستان ملی



ایرانیان روایت‌های متعددی داشته که یکی از آنها مذهبی بوده و موبدان زردشتی آن روایت مذهبی را برای مقاصد خاص دینی به کار می‌برده‌اند. اما نباید فراموش کرد که بخش عمده داستان‌ها غیر مذهبی و صرفاً مجموعه‌ای از روایات ملی بوده است. این صورت اخیر، که هم به صورت شفاهی و هم به صورت مدون موجود بوده، از عوامل دوام هویت ملی ماست.<sup>۱۴</sup> بعد از سقوط امپراطوری ساسانی و تشرّف تدریجی ایرانیان به دین اسلام، آن دسته از داستان‌های ملی که جنبه مذهبی داشتند با تغییر مذهب از بین رفتند و فقط سایه‌ای از آنها در بطون متون زردشتی باقی ماند. اما آن داستان‌هایی که جنبه مذهبی نداشتند، چون با دیانت جدید ایرانیان در تناقض نبودند، در میان مردم و در کتاب‌های تاریخی و ادبی باقی ماندند. نتیجه این شد که ما مسلمان شدیم، و به خاطر وجود این روایاتی که هویت ملی ما را تضمین می‌کرد در عین حال ایرانی هم باقی ماندیم.

در ممالک عربی، که این سنت داستانی غیرمذهبی موجود نبود، وضع به کلی با وضع ایران فرق می‌کرد. مثلاً در مصر، که جزو امپراطوری روم شرقی بود، هویت قومی با هویت مذهبی عمیقاً گره خورده بود. بیشتر مصری‌های قبل از اسلام پیرو یکی از فرق مسیحی بودند که به «مونوفیزیته» (Monophysitism) معروف است. اینها در اصول عقاید

و رابطه عاطفی و ادبی ما ایرانیان با تاریخ حماسی‌مان هنوز برقرار است، معلول همین خصوصیت‌های تاریخ و زبان فارسی است که تداوم فرهنگی ایران را تضمین کرده است.<sup>۱۳</sup> زبان پخته و فصیح فارسی سال‌ها پیش از تولد فردوسی تمام قابلیت‌های ادبی خود را دارا بود و در حیات فردوسی به حدی از تکامل و پختگی رسیده بود که ظرفیت حمل کلام شاعر ملی ما را داشت. در واقع، فردوسی با کمک این زبان پخته و فصیح توانست قابلیت‌های این زبان را به کار گیرد و نبوغ شاعرانه و خدادادی خودش را در قالب شاهنامه عرضه کند. بنابراین، اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، برخلاف آنچه می‌گویند و می‌شنویم، فردوسی پدر زبان فارسی نیست، بلکه فرزند خلف این زبان است.<sup>۱۴</sup> زبان فارسی موجودیت خودش را مرهون فردوسی نیست، چنانکه هیچ زبان دیگری هم دوام خودش را مدیون مؤلف واحدی نیست. زبان یک پدیده اجتماعی است که ورای این تصوّرات اغراق‌آمیز است. بقا و فنای زبان به شرایط و علل پیچیده‌ای بستگی دارد که بسیار فراتر از تأثیر شخص واحد بر تاریخ زبان است.<sup>۱۵</sup>

بخش دیگر رابطه ما ایرانیان با شاهنامه به هویت ملی ما مربوط می‌شود. البته حفظ هویت ملی، آن هم علی‌رغم حملات خطرناک و خاتمان‌برانداز، معلول علت واحد نمی‌تواند بود و قطعاً دلایل مختلفی به دوام هویت ایرانی در طول قرون کمک کرده است. اهمّ این دلایل این است که ما ایرانیان، قرن‌ها قبل از به دنیا آمدن فردوسی، یک سنت داستانی ملی داشته‌ایم که اساساً مذهبی نبوده

از اسلام، از هویت مذهبی مستقل بود. بنابراین، حتی وقتی که ما ایرانیان مسلمان شدیم و از نظر سیاسی در ولای این یا آن قبیله عرب درآمدیم، توانستیم هویت قومی و فرهنگی خودمان را حفظ کنیم و علی‌رغم تغییر مذهب، ایرانی باقی بمانیم.

حاصل سخن این است که حتی اگر فردوسی هرگز به وجود نمی‌آمد، هویت ملی ما به‌خاطر داشتن این سنت داستانی / پهلوانی، که تجلی آن هویت به شمار می‌رود، ایرانی باقی می‌ماند. پس در بررسی این قضایا نباید زمام عقل را به دست احساسات سپرد و تمام بود و نبود زبان و فرهنگ و هویت ملی خودمان را مدیون یک نفر دانست. حفظ زبان و هویت مسئله ساده‌ای نیست که بر بود و نبود یک شخص واحد متکی باشد. علی‌ای حال، چون داستان تغییر هویت ساکنان غرب آسیا از آنچه بودند به «عرب» مبحث جداگانه‌ای است که مستقیماً به منظور ما مربوط نمی‌شود. بیش ازین وارد آن مبحث نمی‌شویم.

نکته دیگری که در این رابطه قابل ذکر است این است که از نظر ملی و فرهنگی، ما ایرانیان همیشه هویتی مرکب داشته‌ایم، یعنی در عین ایرانی بودن، یک هویت فرهنگی ثانوی مانند ترک و فارس و گیلک و بلوچ و کرد هم داشته‌ایم. این هویت دوم، هیچ‌گاه با هویت ملی ما در تضاد نبوده است.<sup>۲۰</sup> شاهد این مدعا این است که روایات شفاهی داستان‌های حماسی ایرانی، چه آنهایی که در شاهنامه آمده‌اند و چه آنهایی که در آن کتاب نیامده‌اند، در کشور ما به اکثر این زبان‌ها موجودند و حتی در زبان کردی صورت ادبی هم دارند.<sup>۲۱</sup>



با فرقه ارتودوکس، که مذهب امپراطوران بیزانس بود، اختلاف داشتند و هویت ایشان از طریق اختلاف مذهب از هویت فرمانفرمایان بیزانسی آنها متمایز می‌شد، مخصوصاً به این خاطر که پایه‌گذار این فرقه، یعنی سریل اسکندرانی (حدود ۳۷۸ - ۴۴۴م)، خود مصری بود.<sup>۱۷</sup> بنابراین، قوام هویت مصریان بر مذهب متفاوتشان استوار بود، و به همین علت، پس از فتح مصر و تشریف تدریجی اهالی آن بلاد به دین اسلام، همین که دیانت مصریان عوض شد و اهالی مصر در سلک موالی اعراب درآمدند، هویتشان هم عوض شد و به تدریج از مسیحیان پیرو مذهب مونوفیزیته به اعراب مسلمان آن سامان مبدل گشتند.<sup>۱۸</sup>

بخشی از ارتباط نزدیکی که میان شاهنامه و ایرانیان هست. معلول این است که مملکتی بنام «ایران» از دوران باستان موجود بوده و طبیعتاً میان ساکنان آن، که خود را «ایران» و خارجیان را «انیران» یا غیر ایرانی می‌دانستند، با آن کشور و نیز با سنن پهلوانی آن یک رابطه عمیق موجود بوده است.

این قضیه در مورد اعراب آسیای غربی و شمال آفریقا (شاید با استثنای بربرهای آن نواحی) نیز صدق می‌کند زیرا در تمام آن مناطق چون هویت ریشه در مذهب داشت، با تغییر مذهب و اختیار ولاء، هویت فرهنگی و قومی نابود شد و همه این اقوام گوناگون آخرالامر «عرب» شدند.<sup>۱۹</sup> اما در ایران وضع به کلی دیگر بود، زیرا هویت ملی و فرهنگی ایرانیان پیش

خدمت بودند در جلو سپاه حرکت می‌کرد و پشت سر ایشان، توده عظیمی از قومیت‌های مختلف که بر اساس ملیت تقسیم‌بندی نشده بلکه درهم آمیخته بود، راه می‌پیمود» (کتاب هفتم، فقرة ۴۰). تصویر این توده عظیم با قومیت‌های مختلف، تصویر واقعی یک امپراطوری بزرگ است که در آن اقوام به کلی درهم آمیخته‌اند. در صحنه‌های لشکرکشی شاهان ساسانی هم به روایت شاهنامه سپاه ایران از کرد و بلوچ و گیلک و ترک و عرب تشکیل شده است. بنابراین، در ایران همیشه اقوامی که زبان‌های مختلفی به کار می‌برده‌اند، موجود بوده‌اند. اما این اقوام در عین اینکه به زبان‌های مختلف سخن می‌گفته‌اند، خودشان را ایرانی می‌دانسته‌اند و هویت قوی ملی داشته‌اند.<sup>۲۳</sup>

نه تنها اقوام گوناگون یک امپراتوری برای اینکه بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند به یک زبان مشترک نیازمندند، بلکه دستگاه اداری امپراتوری هم مجبور است که یک زبان دیوانی واحد که در سرتاسر قلمرو آن قابل استفاده باشد، به کار برد. در امپراتوری ساسانی، این زبان اداری زبان پهلوی بود. چنانکه در امپراتوری روم، زبان لاتین، و در امپراتوری اسلامی زبان عربی همین مقام را داشته‌اند.

زبان پهلوی دیوانی در طول چهار قرن سیادت ساسانیان تحت حمایت دیوان‌سالاران و موبدان، که، به علت نظام طبقاتی جامعه ساسانی، از عامه مردم جدا بودند، بدون اینکه تغییر زیادی پیدا کند، حفظ می‌شد. اما در این دوره چهارصد ساله، زبان عامه مردم در حال تحوّل بود و به تدریج از زبان رسمی فاصله می‌گرفت و شاید از قرن ششم میلادی، زبان محاوره ایرانیان به چیزی شبیه به فارسی ادبی، یا آنچه در اصطلاح زبان‌شناسان «فارسی نو» خوانده می‌شود تبدیل شده بود. با سقوط ساسانیان، زبان پهلوی حمایت دستگاه‌های دینی و دولتی را، که آن را مصنوعاً حفظ کرده بودند، از دست داد و از مقام دیوانی فروافتاد. در عوض، زبانی که در میان مردم شایع بود،

یعنی پدر همین زبان فارسی، اجازه عرض‌اندام پیدا کرد و توانست از یک زبان صرفاً محاوره‌ای به زبانی که صورت کتبی هم داشت تبدیل شود و ادبیاتی پیدا کند.<sup>۲۴</sup> اگر این حدس صحیح باشد، عبارت «(زبان فارسی)» را باید به معنای «(زبان مشترک ایرانیان)» دانست نه به معنای «(زبانی که به قوم فارس تعلق دارد)». چنانکه در متون تاریخی

علت تعدد هویت فرهنگی در ایران این است که منطقه غرب آسیا همیشه اقامتگاه اقوامی با السنه و فرهنگهای مختلف بوده است و اهل این منطقه معمولاً شهروندان امپراطوری‌های بزرگی بوده‌اند که ایشان را تحت یک پوشش سیاسی - مدیریتی قرار می‌داده است. بیشتر این امپراطوری‌های بزرگ یا ایرانی بوده‌اند، مثل شاهنشاهی‌های هخامنشی و ساسانی و صفوی، و یا از نظر فرهنگی ایرانی شده بودند، مانند سلاجقه و مغولان که در اشاعه زبان و ادب فارسی و تولید دست‌نویس‌های نفیس از شاهنامه بر دیگران پیشی گرفتند. بنابراین، نه چندفرهنگه بودن در منطقه‌ای که بسیاری از ساکنان آن چندفرهنگه‌اند غیر متعارف است، و نه چندزبانه بودن.

در بیشتر کشورهای منطقه، بسیاری از شهروندان هم زبان رسمی را می‌دانند و هم با یک زبان محلی در عرض زبان رسمی به خوبی آشنايند، چنانکه بسیاری از ما دوست یا خویشاوندی که فارسی را در عرض زبان دیگری مانند ترکی یا کردی یا عربی و یا گیلکی بدانند داریم.<sup>۲۵</sup> آشنایی یک ایرانی با یکی دیگر از زبان‌های موجود در این مملکت در حد زبان مادری، منافاتی با ایرانی بودن آن شخص ندارد. ایرانی بودن به ملیت شخص، اما اینکه برای مکالمه از چه زبانی استفاده می‌کند به حیطة ارتباطات او مربوط می‌شود. در تاریخ هرودوت صحنه‌ای هست که آمیختگی اقوام را در امپراتوری ایران به زیبایی بیان می‌کند. هرودوت در وصف سپاه عظیم خشایار شاه می‌نویسد: «بئنه سپاه همراه با حیوانات بارکشی که در



ظهور رسید. یکی این بود که علی‌رغم وجود زبان‌های گوناگون در قلمرو روم، در طول حیات هفتصدساله این امپراطوری، شهروندان روم به زبان لاتین متکی ماندند و مخصوصاً در فاصله میان قرن دوم قبل از میلاد و قرن اول میلادی یک حرکت وسیع لاتین‌گرایی



در سراسر آن کشور پیش آمد. دوم اینکه متعاقب این حرکت، به استثناء لاتین و یونانی، همه‌السنه دیگری که در حیطه این امپراطوری موجود بودند از دور خارج شدند، به طوری که در خود شبه‌جزیره ایتالیا همه زبان‌های دیگر از میان رفتند. حتی ساکنان استان‌های مختلف روم، مانند اسپانیا و آفریقای شمالی، هم که به زبان‌های دیگری تکلم می‌کردند هیچ تلاش قابل توجهی در

و ادبی قدیم نیز عبارت «ملوک الفرس» بر شاهان ایرانی دلالت می‌کند، نه بر فرمانفرمایان ایالت فارس.<sup>۲۵</sup> از دیدگاه تاریخ ادبیات فارسی، ممکن نیست که کلمه «فارسی» در عبارت «زبان فارسی» به استان فارس یا حتی به منطقه فارس مربوط باشد و این عبارت را باید به معنای زبان دیوانی/ ادبی ملت ایران گرفت، نه به معنای زبان قوم فارس. بنابراین، به یک معنا، ادبیات فارسی در واقع مدیون فتوحات مسلمین در ایران و فروپاشی نظام اداری - مذهبی ساسانی است که در طول بیش از چهار قرن سیادتش، به هیچ زبانی به جز زبان پهلوی اجازه نمی‌داد که در قالب کتبی به صورتی وسیع عرض اندام کند.<sup>۲۶</sup>

به نظر من، این سناریو بروز تقریباً ناگهانی شعر و نثر پخته فارسی دری را در زمان سامانیان بهتر از سناریوهای دیگر توجیه می‌کند. اما با اینکه این پیشنهاد نیاز به شواهد دارد و نمی‌توان توقع داشت که خواننده آن را چشم و گوش بسته قبول کند، ارائه شواهد از زبانی که صورت کتبی نداشته است، یعنی همان فارسی محاوره‌ای اواخر زمان ساسانیان و اوایل دوران فتح ایران به دست مسلمین، مقدور نیست زیرا زبان محاوره - به جز تکه‌های پراکنده‌ای که در متون از آن نقل کرده‌اند - از خودش اثری برجای نمی‌گذارد. بنابراین، ناچاریم که درین مورد از یک طرف به قیاس توسل جوئیم و از زبانی شواهد قیاسی عرضه کنیم که با زبان پهلوی اداری دوران ساسانی شباهت دارد، و از طرف دیگر دست به دامن شواهد جنبی‌ای بشویم که در متون عربی قدیم موجودند. زبانی که از نظر موقعیت اجتماعی و اداری با زبان پهلوی ساسانی شباهت‌هایی دارد زبان لاتین است و شواهد جنبی‌ای که گفتیم در سفرنامه‌ها و متون جغرافیایی عربی قدیم، که گزارش دیده‌ها و شنیده‌های سیاحان عرب است، فراچنگ می‌آید.

علت انتخاب امپراطوری روم برای این مقایسه این است که دو امپراطوری روم و ساسانی، دو قدرت بزرگ دنیای باستان، و از جهات بسیاری از نظر دیوانی و جمعیت و امثال ذلک به یکدیگر شبیه بودند. یورگن لئونهارت کتاب بسیار مفیدی در باب تاریخ زبان لاتین نوشته است. این کتاب ابتدا در سال ۲۰۰۹ به زبان آلمانی به چاپ رسید.<sup>۲۷</sup> و سپس در سال ۲۰۱۳ میلادی به انگلیسی ترجمه و توسط انتشارات دانشگاه هاروارد منتشر شد.<sup>۲۸</sup> لئونهارت در این کتاب می‌نویسد پس از اینکه لاتین، یعنی زبان محلی منطقه لاتئوم (Latium) - بخشی از مرکز و غرب ایتالیا واقع در استان لاتزیوی (Lazio) امروزی - مقام زبان رسمی امپراطوری روم را احراز کرد، صرف و نحو آن منجمد شد، به طوری که هفتصد سال بعد، یعنی در قرن پنجم میلادی که آخرین امپراطور روم غربی از سلطنت برکنار شد، این زبان از صورت قدیم و افواهی خود بسیار فاصله گرفته و به یک زبان منحصرأ اداری و ادبی تبدیل شده بود.

می‌توان گفت که از نظر تاریخ زبان، قدرت روم در دو حیطه به منصفه

جهت ابداع ادبیاتی به زبانی غیر از

لاتین از خود نشان ندادند. اما همین که امپراطوری روم در قرن پنجم میلادی منقرض شد، اوضاع زبان و ادبیات در متصرفات آن به کلی دگرگون شد. چنانکه در قرن هفتم میلادی در ایرلند یک ادبیات غنی ایرلندی در جنب ادب لاتینی عرض اندام کرد.

*Filia et Spiritu Sancta* ذکر می کند و حال آنکه صورت صحیح این عبارت

در لاتین این است: *In nomine Patris, et Filii et Spiritus Sancti*.<sup>۲۹</sup>

آنچه که در رابطه با مقصود ما قابل تأکید است این است که علی رغم بقای درازمدت زبان لاتین در اروپا، کوچکترین نشانه‌ای از اینکه یا امپراطوران روم و یا امرای ژرمنی که بعد از فروپاشی روم بر سر کار آمدند خواسته باشند این زبان را بر مردم تحت فرمان خود تحمیل کنند، در دست نیست. اصولاً در دنیای باستان چیزی به نام «امپریالیزم زبانی»، یعنی تحمیل زبان طبقه حاکمه بر دیگران، وجود نداشته است. بنابراین، آرای مؤرخانی که داستان تحمیل زبان عربی را بر ایرانیان در افکار رواج داده‌اند، محصول فرافکنی احساسات تند نژادپرستانه و رمانتیک قرن بیستمی بر شرایط اجتماعی چهارده قرن پیش است و بس. سیاست تحمیل زبان یک پدیده کاملاً نوظهور است<sup>۳۰</sup> و در آنچه از شرایط اجتماعی و فرهنگی دوران باستان می دانیم مشابهی ندارد. البته باید توجه داشت که اصرار در به کار بردن یک زبان واحد دیوانی، چه این زبان لاتین باشد چه یونانی چه پهلوی چه عربی، چنانکه گفتیم از لوازم اداره امپراطوری های بزرگ و متمرکز است و به اینکه مثلاً اعراب بیابند و زبان خودشان را بر ایرانیان تحمیل کنند ربطی ندارد.

زبان لاتین، از آغاز تا سقوط روم در سال ۴۷۶م، زبان طبقه حاکمه امپراطوری بود، نه زبان عوام مردم. اما پس از سقوط دولت مرکزی، با اینکه لاتین زبان مادری فرمانفرمایانی که بر سر کار آمدند - اعم از امرای گوت (Goth)، لومبارد (Lombard)، مروونژی (Merovingian)، و فرانک (Frankish) - نبود، این امر به استفاده

اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، برخلاف آنچه می گویند و می شنویم، فردوسی پدر زبان فارسی نیست. بلکه فرزند خلف این زبان است. زبان فارسی موجودیت خودش را مرهون فردوسی نیست، چنانکه هیچ زبان دیگری هم دوام خودش را مدیون مؤلف واحدی نیست.

از لاتین در اداره مملکت ادامه دادند. اما فروپاشی روم بر زبان و ادبیات لاتین یک اثر منفی هم داشت و آن این بود که در پی فرورفتن اروپای غربی در جهل قرون وسطایی، زبان و ادب لاتینی صدمه بسیار دید. فی الواقع وضع زبان لاتین در اروپای زمان شارلمانی (حک: ۷۶۸ - ۸۱۴ م) به قدری نابه سامان شده بود که در سال ۸۱۳م (۱۹۷ق) در فرانسه نوعی «زبان روستائی» (sermo rusticus) در جنب لاتین رسمی به وجود آمده بود. به گزارش یکی از آبای کلیسا، به نام بونیفاس مقدس (حدود ۶۸۰ - ۷۵۳ م / ۶۰ - ۱۳۵ق)، حتی برخی از کشیش ها زبان لاتین را، که زبان رسمی مراسم مذهبی بود، به خوبی نمی دانستند؛ چنانکه در مراسم غسل تعمید یک کودک، یکی از ایشان عبارت «به نام پدر و پسر و روح القدس» را به صورت غلط *In nomine Patria et*

در جامعه طبقاتی ساسانی، مانند روم باستان، زبان پهلوی اداری از زبان روزمره جدا شده بود و منحصر به یک وسیله ارتباط دیوانی / ادبی تبدیل شده بود. بنابراین، با آمدن مسلمانان و از بین رفتن تدریجی پهلوی دیوانی، مخصوصاً بعد از تبدیل دیوان از «فارسی» به عربی، زبان مردم ایران، یعنی همان زبان ملی که مردم استان ها و مناطق مختلف به عنوان یک زبان معیار برای ارتباط با یکدیگر به کار می بردند، فرصت عرض اندام یافت و در غیاب حمایت دین و دولت از زبان پهلوی، که مصنوعاً حفظ می شد، توانست خط عربی را برای بیان خود به کار گیرد و در کسوتی کتبی ظهور نماید.<sup>۳۱</sup> این برداشت از اوضاع فرهنگی و ادبی ایران در دوران فتوحات اسلامی از نظر تاریخ فرهنگی به نظر قابل قبول تر از داستان های عرب ستیزانه ای است که در تحقیقات دوره پهلوی به خورد نظام آموزشی داده می شد.<sup>۳۲</sup>

و اما ظهور فارسی در مقام یک زبان دیوانی / ادبی، باعث شد که

وجود یک زبان مشترک و معیار در میان ایرانیان نقاط مختلف کشور ما از آنچه در مطاوی سفرنامه‌های اعرابی که در چند قرن اول اسلامی به ایران مسافرت کرده‌اند، و نیز از آنچه که خود ایرانیان به عربی نوشته‌اند، معلوم می‌شود. المقدسی (۳۳۰ - ۳۸۱ق) که اصلاً از اهل شام و زبان مادری‌اش عربی بوده است<sup>۳۴</sup> صریحاً می‌نویسد که سرزمین ایران از هشت اقلیم خراسان، دیلمان، رحاب (یعنی منطقه آران و ارمنستان و آذربایجان)، کوهستان، خوزستان، فارس، کرمان، و سند تشکیل شده که زبان همه آنها عجمی است «برخی از آنها [فارسی] دری است و بعضی پیچیدگی دارد و جمیع آنها فارسی نامیده می‌شود (و جمیعها تُسَمَّى الفارسیة)».<sup>۳۵</sup> تردید چندانی نمی‌توان داشت که در زمان مسافرت‌های المقدسی به ایران در قرن چهارم هجری، ایرانیان گوشه و کنار این سرزمین پهناور از یک فارسی معیار استفاده می‌کرده‌اند اما هر کدام با لهجه محلی خودشان. به همین خاطر، این نویسنده عرب، که لابد با این فارسی معیار آشنائی داشته، نوع فارسی‌ای را که در بلخ و چاچ به کار می‌رفته شیرین‌تر از انواع دیگر فارسی می‌دانسته است.<sup>۳۶</sup> دیگر سیاحان عرب نیز در مورد فارسی بودن زبان ایرانیانی که در عین دانستن فارسی، در خوزستان عربی و بعضاً خوزی،<sup>۳۷</sup> در کرمان فارسی و قفصی،<sup>۳۸</sup> در آذربایجان و ارمنستان فارسی و عربی،<sup>۳۹</sup> و در دهات حوالی سیلان زبان‌های محلی خودشان<sup>۴۰</sup> را به کار می‌برده‌اند، جای تردید باقی نگذاشته‌اند. این حوقل اضافه می‌کند که زبان اعرابی که در قم سکونت دارند،

قواعد صرف و نحو این زبان تثبیت شود و فارسی ادبی به تدریج از صورت محاوره‌ای سابقش متمایز گردد. به عبارت دیگر، فارسی ادبی زبانی نیست که مردم بدان سخن بگویند بلکه زبان بیان کتبی ادبیات و برقراری ارتباطات رسمی است. به همین خاطر، این تصور که شعرای بزرگ ما، من جمله فردوسی، به همان زبانی که در شاهنامه می‌بینیم با اعضای خانواده، دوستان، یا همشهریان خود سخن گفته باشند، گمان خطائی است. زبان فارسی (به معنی زبان ایرانیان) یک زبان دیوانی / ادبی و صرفاً کتبی است و به هیچ یک از اقوام یا ایالات ایران تعلق مخصوصی ندارد. اینکه برخی از دول استعماری، و به تبع ایشان عده‌ای از روشنفکران چپ‌گرای دوران پهلوی، خواستند که میان زبان ادبی عامه ایرانیان، که فارسی نامیده می‌شود، و زبان‌های قومی و محلی تضادی ایجاد کنند تا بتوانند از این آب گل‌آلود برای پیشبرد مقاصد شوم خود و اربابانشان ماهی بگیرند، پدیده نوظهوری است. فی‌الواقع شوروی‌ها هر کجا که دستشان رسید خط و زبان اقوامی را که تحت سلطه ایشان درآمدند به نابودی کشاندند و زبان خودشان را بر آنها تحمیل کردند.<sup>۴۱</sup>



در تمدن اسلامی دارا بوده است، بسیاری از اعراب با این زبان آشنا بوده‌اند. این نکته نه فقط از فحوای کلام سیاحان عرب، بلکه از آنچه که در کتب تاریخی و ادبی عربی پراکنده است به دست می‌آید. از صاحب تاریخ بغداد نقل کرده‌اند که: «یحیی بن الحسن گفت: وقتی من در رقه نزد محمد ابن طاهر الحسین بر کنار برکه‌ای نشسته بودم و من یکی از غلامان او را صدا زده و با وی به فارسی گفت‌وگو می‌کردم. در این میان عتابی وارد شد. او هم با من شروع کرد به فارسی سخن گفتن. به وی گفتم: تو چگونه این زبان را آموختی؟ گفت: من سه بار به این شهر آمده‌ام و کتاب‌های فارسی را که در گنجینه مرو است استنساخ کرده‌ام. این کتاب‌ها از زمان یزدگرد به این طرف بدین مکان افتاده و تا کنون نیز موجود است... به او گفتم: یا ابا عمر، برای چه کتاب‌های فارسی را استنساخ کردی؟ جواب داد: آیا معانی را جز در کتاب‌های فارسی می‌توان یافت؟ لغت و بلاغت از آن ما و معانی از آن ایشان است».<sup>۴۳</sup>

قضیه فراگرفتن زبان قوم شکست خورده چیزی نیست که مختص به اعراب و ایرانیان باشد. در تاریخ جهان به مشابهاات آن بسیار برمی‌خوریم. مثلاً ویلیام اچ. مکنیل (William H. McNeill)، استاد نامدار تاریخ در دانشگاه شیکاگو، درباب حملات وایکینگ‌ها به اروپای جنوبی و انگلستان، که از قرن هشتم میلادی آغاز شد و تا میانه قرن یازدهم میلادی ادامه یافت، می‌نویسد که در حدود سال ۹۰۰م یک تغییر کیفی در مهاجمان وایکینگ رخ داده بود که معلول ماندگار شدن ایشان در سرزمین‌های مفتوحه و ازدواج آنها با زنان محلی بود. فرزندان که حاصل ازدواج جنگاوران وایکینگ و زنان محلی اروپائی بودند جنگجویانی بودند که دیگر به زبان پدرانشان، یعنی یکی از السنه اسکاندیناویائی، سخن نمی‌گفتند و، بسته به محل اقامتشان، یکی از السنه شایع محلی به زبان مادری آنها تبدیل شده بود.<sup>۴۵</sup> اقوام ژرمنی که از شمال اسکاندیناویا به جنوب رهسپار شدند و آخرالامر امپراطوری روم غربی را منهدم ساختند، یعنی بورگاندی‌ها، گت‌ها، لومباردها، و دیگران، پس از اینکه در سرزمینی که تحت سیطره آنها درآمد جاافتادند، کم‌کم زبان آن سرزمین و بسیاری از آداب و رسوم محلی را اخذ کردند و هویت فرهنگی‌شان تغییر یافت. مثلاً فرانک‌ها که اصلاً به یکی از زبان‌های شاخه ژرمن سخن می‌گفتند، پس از فتح سرزمینی که امروز به فرانسه معروف است، بر اثر آمیختگی با مردم محلی، زبانشان به زبانی که متعلق به شاخه زبان‌های لاتین است تبدیل شد و با گذشت زمان به فرانسویان امروزه مبدل گشتند. یکی از اقوام دیگر ژرمن، به نام قبیله ویزیگت، سر از سرزمین اسپانیای امروزی درآورد و نوع زبان محلی آن بلاد را اخذ کرد که جد اسپانیولی امروزی محسوب می‌شود.<sup>۴۶</sup> به همین قیاس، اعرابی هم که به ایران آمدند، چه آنهایی که قبل از اسلام به فرمان شاهان ساسانی به این بلاد کوچانده شده بودند، و چه کسانی که جزو سپاه مسلمین

علی‌رغم عرب بودن، فارسی است.<sup>۴۱</sup> لازم به ذکر است که منظور ابن حوقل از «فارسی» همین زبان فارسی خودمان است نه زبان پهلوی، زیرا در ذکر آتشکده‌ای در فارس می‌نویسد که «کسی که پهلوی می‌دانست» برایش مطلبی در باب مخارج بنای آن آتشکده نقل کرده است.<sup>۴۲</sup> از این گزارش معلوم می‌شود که ابن حوقل تفاوت میان فارسی و پهلوی را می‌دانسته و یکی را با دیگری خلط نمی‌کرده است. همین نویسنده در جای دیگر صریحاً می‌گوید که مردم فارس سه زبان دارند: یکی زبان فارسی که زبان تکلم ایشان است و کلیه فارسیان آن را می‌فهمند به غیر از برخی الفاظ استثنائی که همه فهم نیست.

دیگر زبانی که کتاب‌های زردشتی بدان نوشته شده و آن زبان پهلوی است از نظر ملی و فرهنگی، ما ایرانیان همیشه هویتی مرکب داشته‌ایم، یعنی در عین ایرانی بودن، یک هویت فرهنگی ثانوی مانند ترک و فارس و کیلک و بلوچ و کرد هم داشته‌ایم. این هویت دوم هیچ‌گاه با هویت ملی مادر تضاد نبوده‌است.

و نیاز به تفسیر دارد تا ایرانیان بتوانند آن را بفهمند (هو الفهلویة التي تحتاج الی تفسیر حتی يعرفها الفارسی)، و زبان سومی که در فارس شایع است زبان عربی است که برای مکاتبات رسمی و دیوانی به کار می‌رود.<sup>۴۳</sup>

باید توجه داشت که در قدیم، به علت اهمیتی که ایران و فرهنگ ایرانی





قومیت‌های گوناگون این مملکت متعلق باشیم، در دو چیز اشتراک داریم: یکی هویت ملی‌مان و دیگری زبان ملی‌مان، یعنی زبان فارسی که کاملاً در هویت ملی ما ادغام شده و جزء لاینفک آن است. به شمار می‌رود. بسیاری از ملل دیگر این دو وجه اشتراک قدرتمند را معاً دارا نیستند. مثلاً از قول خان عبدالولی خان، از ناسیونالیست‌های بنام پشتون، نقل کرده‌اند که در پاسخ به این سؤال که آیا او خودش را در درجه اول مسلمان می‌داند یا پاکستانی، و یا پشتون، گفت: «من یک پشتون شش‌هزار ساله، یک مسلمان هزارساله، و یک پاکستانی بیست‌وهفت ساله‌ام».<sup>۵۲</sup> چنین عبارتی هرگز از دهان یک ایرانی بیرون نخواهد آمد، زیرا چنانکه گفتیم ملیت ما نه هیچ‌گاه با مذهبمان در تضاد بوده و نه با هویت‌های جنبی دیگری که ممکن است داشته باشیم. قدمت مفهوم «ایرانی بودن» در میان ما، ما را در مقابل این چند - شخصیت‌ها بودن فرهنگی/ملی حفظ کرده است. درحالی که بسیاری از کشورهای هم‌جوار ما قدمت چندانی ندارند و به همان نسبت هم، جنبه‌های مختلف وجود شهروندانشان درست

بودند، پس از مدت کوتاهی به کلی ایرانیزه شدند و بر اثر خویشاوندی با ایرانیان و زندگی در این سرزمین زبان فارسی را فراگرفتند.

در مستملکات ایرانی امپراطوری اسلامی، دو زبان عربی و فارسی کمابیش در عرض هم اما در دو حیطة ارتباطاتی اهمیت داشته‌اند. ابن خردادبه (۲۱۱ - ۳۰۰ق) داستانی نقل می‌کند در باب مسافرت سلام ترجمان به نزدیک سدی که ذوالقرنین در مقابل یاجوج و ماجوج بنا کرده بوده، یعنی سدی که در آن زمان حدّ دنیای مسکون تصور می‌شده. در این داستان آمده است که در آن نواحی مردمی زندگی می‌کردند که به زبان‌های فارسی و عربی سخن می‌گفتند.<sup>۴۷</sup> این داستان از نظر نمادین مهم است، زیرا نشان می‌دهد که در میانه قرن سوم هجری، یعنی زمان تألیف المسالک و الممالک (۲۳۲ یا ۲۷۲ق) زبان‌های فارسی و عربی را دو زبانی می‌دانسته‌اند که حتی ساکنان اقصی نقطه عالم بدانها معرفت دارند. به اعتقاد ایشان، همان‌طور که سدّ ذوالقرنین دورترین نقطه جهان مسکون محسوب می‌شده، فارسی و عربی هم دو زبانی بوده‌اند که در وسیع‌ترین پهنه جهان به کار می‌رفته‌اند. مطلب دیگری که درباره رابطه عاطفی نزدیک ما ایرانیان با زبان ملی‌مان قابل ذکر است، این است که بعد از فتح ایران به دست مسلمین، تا مدتی دیوان به زبان «فارسی» بود. اما در حدود سال ۸۲ق، صالح بن عبدالرحمان سیستانی، که اصلاً ایرانی اما پرورش‌یافته عراق بود، آن را به عربی گرداند.<sup>۴۸</sup> در گزارشی گرداندن دیوان از فارسی به عربی آمده است که دبیران ایرانی به لطایف‌الحیل کوشیدند تا از این کار جلوگیری کنند و حتی حاضر شدند که صدهزار درهم به صالح بدهند به شرط اینکه از گرداندن دیوان به عربی اظهار عجز کند و دیوان به فارسی باقی بماند. اما صالح حاضر نشد و زادان فروخ دبیر او را گفت: «خداوند ریشه‌ات را از دنیا قطع کند چنانکه ریشه فارسی را قطع کردی».<sup>۴۹</sup> اما در همین فتوح البلدان بلاذری، آنجا که سخن از گرداندن دیوان از رومی به عربی سخن می‌رود، هیچ نشانه‌ای از ناراحتی دبیران رومی در باب تغییر زبان دیوان وجود ندارد، بلکه سخن از بیکار شدن ایشان و نیاز آنها به یافتن وسیله معاش دیگری است.<sup>۵۰</sup> این تفاوت میان دو عکس‌العمل کاملاً مختلف به تغییر دیوان، اهمیت فرهنگی زبان فارسی را در قیاس با رومی (منظور از آن چه لاتین باشد و چه یونانی) به خوبی نشان می‌دهد. آنچه باید به خاطر داشت این است که معمولاً بعد از فتوحات دامنه‌دار و اسکان قوم فاتح در سرزمین‌های مفتوحه، به فاصله کوتاهی یک نسل دورگه و دوزبانه که از ازدواج و اختلاط اقوام پیروز و شکست‌خورده زاده می‌شود، زمام امور را در دست می‌گیرد. این نسل به زبان‌های مادری و پدری خود تعصبی ندارد.<sup>۵۱</sup> بعید نیست که این صالح هم که پدرش سیستانی بوده از همین ایرانیان دورگه و تعصب نداشتن در باب زبان‌های فارسی و عربی هم از همین روی بوده باشد.

گفتیم که ما ایرانیان، صرف نظر از اینکه به کدام یک از فرق مذهبی یا

تعلق داریم و ایران جزئی از هویت ماست. این خصوصیت در حماسه‌های دیگر هندواروپائی وجود ندارد زیرا هم موضوع آنها کشوری که بتوان آن را یک پدیدهٔ سیاسی/تاریخی دانست نیست، و هم زبانشان برای کسانی که آن حماسه را متعلق به خود می‌دانند قابل فهم نیست. مثلاً حماسه‌ای که این روزها حماسهٔ ملی انگلستان قلمداد می‌شود، منظومه‌ای است با عنوان بیولف (*Beowulf*). این کتاب از وقتی که برای اولین بار در سال ۱۸۱۵ توسط گریموریونسون تورکلین<sup>۵۴</sup> تصحیح و منتشر شد، به خاطر زبانش و نیز به خاطر مضمون و موضوعش مورد اختلاف نظر قرار گرفت. برخی از متخصصان آن را متعلق به فرهنگ اسکاندیناویائی و برخی دیگر از مظاهر فرهنگ آلمانی باستان می‌دانستند و با اینکه این کتاب اکنون قدیم‌ترین حماسهٔ انگلستان محسوب می‌شود، «تتها قومی که در ابتدای امر اصلاً هیچ توجهی به آن نشان نداد انگلیسی‌ها بودند».<sup>۵۵</sup> اختلاف نظر در باب بیولف بسیار است «و اصلاً معلوم نیست که چرا این منظومه که هیچ‌گاه حتی نام انگلستان را ذکر نمی‌کند و حوادث آن هم در نقاطی که در جنوب سوئد و دانمارک واقع شده‌اند اتفاق می‌افتد به زبان انگلوساکسن سروده شده است» که زبان باستانی انگلیسی‌هاست.<sup>۵۶</sup>

با آمدن مسلمانان و از بین رفتن تدریجی پهلوی دیوانی، مخصوصاً بعد از تبدیل دیوان از «فارسی» به عربی، زبان مردم ایران، فرصت عرض اندام یافت و در غیاب حمایت دین و دولت از زبان پهلوی، که مصنوعاً حفظ می‌شد، توانست خط عربی را برای بیان به کار گیرد و در کسوتی کبی ظهور نماید.

حماسهٔ ملی فرانسه هم وضعی کمابیش نابه‌سامان دارد. معروف‌ترین حماسهٔ فرانسوی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به ملیت این کشور پیوند زده شد، یک شعر نسبتاً جمع‌وجور ۴۰۰۲ خطی است به نام *Chanson de Roland* یا سرود رولان. اقدام نسخ خطی این متن را فیلولژیست فرانسوی، فرانسیسک میشل<sup>۵۷</sup>، در سال ۱۸۳۵ کشف و در سال ۱۸۳۷ در فرانسه منتشر کرد. نام سرود رولان را هم او بر این متن نهاد، زیرا این نام نه در متن شعر دیده می‌شود و نه در متون جنبی مربوط بدان.<sup>۵۸</sup> علت منتسب شدن این شعر به ملیت فرانسوی نیز ظاهراً این بوده که بعد از انقلاب کبیر فرانسه، نیاز این کشور به یک متن حماسی ملی به قدری شدید بوده که حتی اگر سرود رولان اصلاً موجود هم نمی‌بود، فرانسویان مجبور می‌شدند که چیزی شبیه به آن را به خاطر ارضای نیازهای ناسیونالیستی خودشان اختراع کنند، کما اینکه ناسیونالیست فرانسوی، لویی آتوان فرانسوا دو

درهم ادغام نشده است. اگر پاکستان را به عنوان نمونه در نظر بگیریم، می‌بینیم که نام کشور پاکستان در حدود سال‌های ۱۹۳۲ یا ۱۹۳۳ توسط گروهی از دانشجویان مسلمان اختراع شد و این کشور رسماً فقط از سال ۱۹۴۷ موجود بوده است. البته اینکه مثلاً برخی از مقامات پاکستانی بخواهند خودشان را به تمدن باستانی مهنجو دارو (Mohenjo Daro) بچسبانند یا سیاستمداران آنکارا بخواهند ترکیه را با شهر تروای قدیم که ذکرش در ایلیاد هومر آمده است متصل سازند از مقولهٔ تبلیغات سیاسی است و مستقیماً به مطلب ما کاری ندارد.<sup>۵۹</sup> اما اگر ما ایرانیان از تمدن دوهزار و پانصد سالهٔ خود سخن بگوئیم یا خودمان را به امپراطوری‌های بزرگی که در این سرزمین حکومت کرده‌اند منتسب سازیم، بر ما حرجی نیست.

موضوع حماسهٔ ملی ایران، برخلاف حماسه‌های دیگر که موضوع آنها یا ماجراهای یک پهلوان (مثلاً اودیسه) و یا جنگ بر سر یک زن (مثلاً ایلیاد و رامایانا) است، کشور ایران است. شاهنامه داستان سلسلهٔ شاهان به‌خصوصی نیست، زیرا قدرت در طول این حماسهٔ بلند از سلسله به سلسله منتقل می‌شود. به همین قیاس، شاهنامه داستان ماجراهای پهلوان به‌خصوصی هم نیست، زیرا پهلوانان می‌آیند و می‌روند و روایت شاهنامه بعد از مرگ ایشان همچنان ادامه دارد. بنابراین، پهلوان اصلی شاهنامه که این کتاب ماجراهای او را ذکر می‌کند، ایران است. همان‌طور که موضوع شاهنامه ایران است، زبان این کتاب هم زبان ایرانیان است. ما ایرانیان قومی هستیم که به این سرزمین

مارشائزنی (۱۷۸۲ - ۱۸۲۶)، اصرار داشت که نویسندگان و شعرای آن سامان آثار خود را براساس موضوعات تاریخ فرانسه قرون وسطی اختراع کنند تا هویت و ملیت آن کشور تقویت شود.<sup>۵۹</sup> تقریباً بدون استثنا ممالک اروپای غربی و شرقی از قرن هجده میلادی به این طرف تلاش کرده‌اند که هویت ملی خودشان را به یکی از متون کلاسیکی که با هزار من سریشم به‌زحمت به زبان و ادبشان مربوط می‌شود متصل سازند و این مطلبی است که اخیراً مورد توجه متخصصان غربی قرار گرفته و رابطه این تلاش با قوام تدریجی هویت ملی در اروپا بسته و گریخته عنوان شده است.<sup>۶۰</sup>

اما وضع شاهنامه و وابستگی عمیق آن با ما ایرانیان کاملاً با وضع حماسه‌های اروپایی در فرهنگ و ادب مغرب‌زمین فرق می‌کند. نه زبان این کتاب برای ما ناآشناست و نه مجبوریم که خودمان را به‌زحمت و با مطالعه با محتوای کلی آن آشنا کنیم. چنانکه قبلاً اشاره کردم، مضمون بسیاری از داستان‌های شاهنامه به‌صورت روایات شفاهی هنوز در فولکلور ایران موجود است و اکثر ایرانیان با آنها آشنایند. اما اگر فی‌المثل از یک انگلیسی‌زبان در اروپا، آمریکا، کانادا، یا استرالیا بپرسید که داستان بیوولف از چه قرار است، خواهید دید که مخاطب شما به اقرب احتمالات حتی نام این کتاب را هم نشنیده است تا چه رسد به دانستن مضمون آن. بنابراین، وقتی می‌گوئیم که هویت ایرانی و رابطه آن با ادبیات فارسی عموماً و شاهنامه خصوصاً در قیاس با هویت مردم مختلف دنیا و رابطه آنها با ادبیاتشان به قول عوام «تافتۀ جدابافته» است و نمی‌شود فرمول‌های سهل‌انگارانه‌ای از قبیل «ناسیونالیسم یک پدیده قرن نوزدهمی اروپائی است» را بر ایران و ایرانیان منطبق کرد، حرف چندان بی‌ربطی نزده‌ایم.<sup>۶۱</sup> علت این قضیه این است که برخلاف شاهنامه، که در رابطه عمیقش با فرهنگ و زبان و هویت ایرانی هیچ اختلاف نظری نیست، اقدام حماسه‌های اروپائی، از انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و آنچه در اروپای شرقی موجود است، از نظر زبان و اینکه فی‌الواقع به کدام فرهنگ متعلق‌اند و جایگاهشان در اذهان و فرهنگ مردم آن سامان کدام است، محل اختلاف نظر بوده و هستند.

سخن آخر اینکه چنانکه پیش از این هم در برخی از نوشته‌ها و مصاحبه‌ها متذکر شده‌ام، خوب است که محققان ادبیات فارسی در عرض مطالعات مربوط به متن و جزئیات ادب فارسی، که من آنها را کاملاً لازم و درست می‌دانم، به تبیین اصول نظری این ادبیات در رابطه با ادبیات جهان هم عنایت کنند. انتظار می‌رفت که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، که تأثیرات آن در تاریخ، سیاست، و اوضاع منطقه غرب آسیا کم‌تر از تأثیر انقلاب کبیر فرانسه در فرهنگ اروپائی نبوده است، نسلی از محققان و نظریه‌پردازانی که زاده و پرورده این شرایط جدید بوده‌اند، با دیدگاه‌هایی که از این تغییرات جدید متأثر است در وطن ما به وجود بیایند و برخی از فرمول‌های قدیمی جامعه‌شناسی و تاریخ ادبی را با این دیدگاه‌های جدید

بررسی کنند. اما متأسفانه تا کنون اثری از این حرکت دیده نمی‌شود و ما هنوز در قوالی که مربوط به دوران قبل از انقلاب است فکر می‌کنیم و تحلیل ارائه می‌دهیم. البته یک نسل از محققان بسیار فاضل و جوان تربیت شده‌اند که هنوز در بدایت راه‌اند و امیدوارم که دیر یا زود زنجیره‌هایی را که نسل من براندیشۀ ایشان استوار کرده است بشکنند و ان‌شاءالله با حفظ آنچه در کارهای این نسل مفید است، دیگر مطالب دست و پاگیر و فرموله را به قول امروزی‌ها به چالش بکشند. مطالبی از قبیل ناسیونالیسم و رابطه آن با ادبیات ملی، زبان و ملیت، و مفاهیمی از قبیل جهاد، ایثار، بسیج، شهادت، عدالت، و رابطه آنها با تجزیه و تحلیل ادبی از حوزه‌هایی است که یا دست‌نخورده باقی مانده، و یا به علت دوری این فقیر از وطن، اگر کسانی بی آنها شده‌اند، بنده از تحقیقات ایشان بی‌خبر است.

### پانویس‌ها

1. Hobsbawm 1991, p.60;  
به نقل از: Brunot 1937.
2. Cremona 1973, p.66.
3. Hobson 1991, p.55; Haugen 1976,  
pp. 35 - 38.
4. The Finish Literature Society.
5. Johan Wilhelm Schnellman (1806  
- 1881)
۶. رک: Jutikkala and Pirinen 1988, pp.174,  
176.
۷. مقایسه کنید با: Seton-Watson, pp. 243, 425, 464.
۸. شاید به همین دلیل در تورات نیز جدا شدن مردم از یکدیگر و تفرق ایشان به‌صورت ملل مختلف در جهان، به‌صورت نمادین، با اختلافی که در میان

البته این که رشیدی گفته است: «بیت او را برشمرده سیزده ره، صد هزار» الزام نمی کند که رودکی یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر گفته باشد. من رأی کسانی را می پسندم که عبارت «سیزده ره» را قید «برشمرده» گرفته اند و این مصراع را بدین نحو معنا کرده اند که «من سیزده بار اشعار او را شمردم و هر بار صد هزار بیت برآمد».

۱۵. البته ممکن است که خطی که زبان به آن کتابت می شود، به فرمان کسی یا به همت شخصی اختراع شود، چنانکه مثلاً خط میخی کتیبه های هخامنشی به فرمان داریوش شاه از روی خطوط سامی آن دوران برای کتابت فارسی هخامنشی اش، و خط ارمنی در اوایل قرن پنجم میلادی به همت مسرپ ماشوتس (Mesrop Mashtots 362 – 440 A.D.)، متفکر و روحانی ارمنی، برای کتابت آن زبان اختراع شد. اما اختراع الفبا دیگر است و بانی زبان بودن دیگر.

۱۶. ارنالدو مومیلیانو (Arnaldo Dante Momigliano 1908-1987) که بسیاری او را اهم محققین شیوه تاریخنگاری باستان محسوب می کنند، به تصریح متذکر شده که تاریخ نگاری یونان باستان و آنچه که در تورات تاریخ محسوب می شود، به شدت تحت تأثیر منابع تاریخی ایرانی در زمان هخامنشیان بوده اند و تأثیر روایات تاریخی ایرانی بر تاریخنگاری غرب، بعدها در دوران ساسانیان هم کامیاب ادامه یافت (نگاه کنید به Mamigliano 1990, pp. 2,5-29). شکی نیست که بسیاری ازین گزارشان ایرانی از جمله روایات پهلوانی آمیخته با مطالب تاریخی بوده اند چنانکه در تاریخ نویسی باستان مرسوم است.

۱۷. در باب خلاصه آرای این فرقه که با نام Miaphysite هم شناخته می شود و اختلاف عقاید آن با مذهب معتاد دولت بیزانس رک:

Tesselle 2010; McVey 2010

۱۸. این نظریه را ساموئل اشترن (Samuel M. Stern 1920 – 1969) در مقاله بسیار مختصر و مفیدی بیان کرده است (Stern 1984).

۱۹. مطلبی که گویا از قول مرحوم جواهرکلام به نویسنده مصری محمد حسنین هیکل منتسب کرده اند که گفت: ما مصری ها عرب شدیم چون فردوسی نداشتیم (رک: آیدنلو ۱۳۹۰، ۲۱۱)، چه این انتساب درست باشد و چه غلط، شبیه به همین استدلالی است که ساموئل اشترن در باب عرب شدن شهروندان سابق بیزانسی در مصر و سوریه کرده است و شاید هیکل این قضیه را از مقاله اشترن که اصلاً در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰ شمسی) چاپ شد گرفته باشد.

۲۰. اما از زمانی که قدرت های استکباری خارجی، مخصوصاً شوروی سابق و انگلستان و اخیراً هم آمریکا، وارد میدان شدند و با اختراع تضاد فرهنگی در میان اقوام ایرانی و عرضه این نقشه شوم در قالب تئوری های قومی تلاش خود را برای تجزیه ایران آغاز کردند، از حالت سابق خود به صورت دیگری استحاله یافته است. طبیعی است که به نظر نگارنده، اوضاع ممالک هم جوار ایران، در این مورد، با وضع مملکت ما اختلافات اساسی دارد. شوروی ها و انگلیسی ها مخصوصاً ازین قضیه برای تفرقه انداختن میان اقوام بسیار استفاده های سیاسی کرده اند (نگاه کنید به Seton-Watson, pp.316 – 317). اتحاد جماهیر شوروی سابق که سردمدارانش بسیار سنگ اقوام را به سینه می زدند تعداد زیادی از همین اقوام گوناگون را به زور به تغییر خط و زبان خودشان ملزم ساخت و استالین میلیون ها تن از ایشان را مجبور به مهاجرت به مناطق بدآب و هوا کرد که در اثر آن صد هزار تن از ایشان کشته شدند (Judt 2005, p.175). تاتارهای کریمه بالاخره در سال ۱۹۸۹ اجازه یافتند که از اقلیم آسیای شوروی به سرزمین آباء و اجدادی خود بازگردند (Judt 2005, p.602).

۲۱. مثلاً روایت گورانی برخی از این داستان ها را در دست داریم (رک: اکبری مفاخر ۱۳۹۰، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴) و داستان های حماسی ای که مرحوم انجوی شیرازی از افواه جمع و منتشر کرده است (انجوی شیرازی ۱۳۶۳).

۲۲. البته به ملاحظات سیاسی که برخی از این ملاحظات توجیهات خوبی هم دارند، بعضی از زبان های موجود در کشور ما «لهجه» یا به قول امروزها، «گویش» نامیده می شود. اما در واقع اینها زبان هانی هستند که یا مانند کردی و گیلکی و بلوچی از خانواده زبان های ایرانی اند، و یا مانند

السنة ایشان پیدا شد بیان شده است (نک. سفر پیدایش، فصل ۱۱، فقرات ۱ - ۹؛ مجمل التواریخ والمقصص، ص ۱۴۵؛ الندیم، ج ۱، بخش ۲، صص ۲۷۹ - ۲۸۰؛ Hobsbawm 1991, p.51).

9. Hobsbawm 1997, p.7; Seton-Weston, p.243.

۱۰. اگر به اشعار شعرای فارسی زبانی که در منطقه فرهنگی ایران فعالیت داشته اند نگاهی بیفکنیم، می بینیم که علی رغم اینکه ممدوحان این شعرا در ممالک وسیعی که با هم بسیار فاصله داشته اند زندگی می کرده اند، این شعرا ایشان را با عباراتی مانند شاه ایران، ایرانشه، سلطان عجم، و از این قبیل خطاب می کنند و این خطاب تلویحاً وجود یک آگاهی ملی را بیان می کند.

11. Wright, Vol.1, p.215.

۱۲. علی رغم این واقعیت های عینی تاریخی، تئوری ناسیونالیزم، و اینکه اصلاً مفهوم ملت و ملیت یا وطن و ناسیونالیزم چیست، بر اساس تاریخ کشورهای اروپایی ساخته شده است و روشن فکران ما هم چشم و گوش بسته و در کمال ذلت و خواری نظریه های اروپایی را که با تاریخ و ساخت کشور خودمان هیچ ارتباطی ندارند، طوطی وار تکرار می کنند و ادعایشان این است که «ناسیونالیزم یک پدیده قرن نوزدهمی (یا هجدهمی) اروپایی است» که قبل از آن در هیچ کجای دنیا وجود نداشته است. رک:

Omidisalar 2012, pp.154 – 189.

۱۳. برخی از فرهنگ های سرخوستان ایالات متحده، با اینکه هویت خود را در بسیاری از جنبه ها حفظ کرده اند، از لحاظ زبان بسیار تضعیف شده اند چنانکه حتی کسانی که عمیقاً احساس می کنند که به این فرهنگ ها متعلق اند، دیگر قادر نیستند که به زبان قومی خودشان تکلم کنند و با مرگ تدریجی نسل کهنسالان، زبان این اقوام رو به نابودی می رود؛ رک:

Nicholas 2011

۱۴. نباید فراموش کرد که فقط از یکی از شعرای اوایل، یعنی رودکی، در زمان حیات فردوسی هزاران بیت شعر مدون موجود بوده است و به قول مرحوم فروزانفر:

اشعارش را عموم مردم می نوشتند. ... رودکی به کثرت شعر هم معروف است. محمد عوفی گوید: «گویند و العهده علی الراوی که اشعار او صد دفتر برآمده». همچنین رشیدی سمرقندی ادعا می کند که اشعار او را شمرده و سیزده ره صد هزار برآمده و اگر چنانکه باید بشمرند و به دقت حساب کنند از این هم بیشتر است (فروزانفر ۱۳۸۳، ص ۹۹).